

فروشد جوزی وزن را که چنان باشد
 جوزیه گویند و جوزی نام نیای جمال
 الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن
 محمد بکری حبیبی است معروف باین
 جوزی در طبقه مفسران و محدثان و
 واعظان و ادیبان و صاحب کتاب المستظم
 فی تاریخ الملوك و الامم و کتاب اعمار
 الاعیان و کتاب صفة الصفوة و کتاب
 الرد علی المتعصب العنید المانع من
 یزید و این کتاب رد بر ضد
 زهیر است که کسب در
 فضائل یزید بن معاویه نوشت و کتاب
 اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء در غلط
 گوئیها و غلط رویهای غزالی در احیاء
 العلوم و کتاب تلیس ابلیس رد بر
 صوفیه و در این کتاب شدت بر غزالی
 تاخته و گفته است که غزالی خود راه
 تصوف را سپرد و کتاب احیاء العلوم
 خود را پرورش و هنجار صوفیان نوشت
 و آنرا از اجادیت ساختگی انباشته کرد
 و باب مکاشفه را گشود و در فقر است
 و بیک سخن کتاب احیاء العلوم را
 کتاب بدعت و ضلالت خواند و این
 جوزی خود راه دینداران ساده را سپرد
 و در کتابهای هم که برداشت همانرا
 رفت و هر قلمی که تراشید و با آن

کتابت کرد تراشه های آنرا جمع کرد
 و وصیت کرد که آب غسلش را با همان
 تراشه ها گرم کنند و با این وصف از
 هوشمندان وزیرکان بود و در این
 باره حکایاتی از او کنند و در سال ۵۹۷
 در گذشت و اما سبط بنت جوزی
 ترجمتش در قزاعلی بیاید و اما ابوالقاسم
 اسمعیل بن محمد جوزی اصفهانی که
 در جوزی نیز بیاید منسوبست بسکه
 الخوز که نام گوئی در اصفهان بوده
 است و جوزی نیست و سیوطی در بغیة
 الوعاب جوزی نوشته و آنرا پرند
 خرد (صغیر) معنی کرده و اشتباهست
 و باید دانست که جوزی نیز منسوبست
 به نهر العوز و آن نام ناحیتی است
 معور میان حلب و بیره شامل قریه ها
 و بساتین و نیز منسوبست به جوز و آن
 قریه است در کوهستان حکاریه نزدیک
 موصل و ندانستم ابو العسین احمد بن
 محمد بن جعفر جوزی فقیه بسکدامیک از
 آن دو موضع نسبت رسانند
 جوزیه نام مدرسه ایست در
 دمشق و در محمد بن ابی بکر حنبلی
 معروف باین قیم جوزیه فتولی آن
 بوده است از این روی او را این قیم
 جوزیه گویند و در قیم بیاید

جوسقانی با فتح اول و سوم
 منسوبست بجوسقان معرب جو شقان
 و آن نام بلو کیست از اعمال کاشان
 که هرگز آن میمه است و باقوت قریه
 دیگر را بنام جوسقان چسبیده باسفر اعم
 ذکر کرده است و در گناه سخن باقوت
 درست باشد ابو حامد محمد بن عبید
 الملك جوسقانی فقیه شاگرد ابو حامد
 غزالی و متوفی ۴۰۵ بدان منسوبست
جوسقی با فتح اول و سوم
 منسوبست بجوسق معرب ککوشک
 (قصر) فارسی و آن نام چندین موضع
 است - ۱ قریه ایست از قرای دجیل
 ۲ قریه ایست از قرای نهروان و از این
 قریه است ابرطاهر خلیل بن علی بن
 ابراهیم جوسقی در طبقه مقررات
 ۳ قریه بزرگ است از قرای بلخ پس در مصر
 ۴ قریه ایست در قیروان ۵ قریه ایست
 از قرای قزوین و از این قریه است
 ی بن محمد جوسقی قزوینی از افاضل
 محدثان

جوغانی باضم جیم منسوبست
 بجوغان و آن قریه ایست از قرای
 جرجان و ابو جعفر احمد بن حسن بن
 علی جوغانی جرجانی در شمار محدثان
 بدان منسوبست

جوفی با فتح اول منسوبست
 بجوف و آن نام چندین موضع است و
 اما حیان اعرج جوفی در طبقه محدثان
 بیاب الجوف که نام دروازه ایست در
 بصره منسوبست

نی باضم اول منسوبست
 بجوکان معرب او جان یکی از چهار بخش
 چهار تانکه در فارس و سه بخش دیگر
 آن شو نکشت و خسرو شیرین و
 کوشک زن است و ابو سعید عبدالرحمن
 بن محمد جوکانی در شمار فقیهان
 و ادیبان و محدثان که پس از ابو اسحاق
 شیرازی مدرس مدرسه نظامیه بغداد
 گردید و در سال ۳۷۸ در گذشت بدان
 سو

جون با فتح رس کون و او بمعنی
 سیاه و سپید از لغات است و آن
 از صحابه و محدثان

نیز نام جون بن ابی سالدک است که
 غلامی سیه چرده بود و مملوک فضل
 بن عبداللہ بن عبدالعطلب و امیر المؤمنین
 او را بصدور پنجاه دینار خرید و با برادر
 بخشید و چون غلام ابوذر شهسره شد
 و با او زر بر بنده رفت و پس از مرگ
 ابوذر با امیر المؤمنین برست و پس
 از امیر المؤمنین با نام حسن (ع)

وسپس با امام حسین (ع) و در کربلا نیز
با امام حسین بود و در سلک شهیدان
منظوم گردید.

جوینقا باضم اول و سکون واو
و فتح نون لقب ثلثی بن هشتم است از
حکامان دیوان مأمون و از افاضل
ادیبان و مترسلان و بیشتر الفاظ پیچیده
بکار برد و کثیر الفاظ روان است
چنانکه مأمون گفت من با همه مردم
بمادت خود سخن کنم مگر با علی
بن هشتم چه وی در اعراب کلمه فرو
رود و تا چارم در هنگام سخن کردن
با او از عادت در سخن کردن در گنرم
و داستان رفتن ویران باز از اسب قروشان
و سخن کردنش را با اسب فروش
یا قوت در معجم الادب و سیوطی در بغیه
الوہات آورده است اسب فروش در
پایان سخن علی بن هشتم گفت این
وصاف اسب پیغمبر است

نگارند گوید جوینقا لفظ عربی نیست
بلکه معرب است و گمانم آنست که
آن معرب جوینقا فارسی باشد و با معرب
جوینکا با زیادتی الف خطاب
فارسی در آخر آن به معنی ای جوینکا
و علی بن هشتم ایانی است و خود ایرانی
بودنش فارسی بودن ریشه جوینقا را

تایید کند

جوهری با فتح و سکون واو
منسوبست بجوهر معرب گوهر و آن
هر سنگ بهادار است و جوهری کسی
اگویند که سنگهای بهادار را بفروشد
و آن لقب جمعی است از جمله ابو نصر
اسمعیل بن حماد جوهری فارابی از
پیشوایان لغت و ادب و با این وصف از
خوشنویسان و خطش در خوبی ضرب
الشل شد جوهری علوم ادبیه را از ابو
علی فارسی و ابو سعید سیرافی فرا گرفت
و از آنجا به جاز رفت و با عرب عار به در
آمیخت و بلاد ربیع و مضر را در نور
دید و فراوان دانش آموخت و از سفر
دانش پژوهی که فراغت یافت راه
خراسان را پیش گرفت و در دامغان ابو
علی حسین بن علی از اعیان کاتبان و از
اعلام افاضل از او استفادت کرد و
آنگاه او را به نیشابور فرستاد و
جوهری در نیشابور بکار تدریس و
تألیف و آموزش خط و نوشتن قرآن
سرگرم شد و آثار پایداری بر جای
گذاشت از جمله کتاب الصحاح در
لغت گویند جوهری که از تألیف
کتاب صحاح فراغت یافت آنرا پیش
عربان فرستاد و گفت فرهنگ خود

از بیگانه (عجمی) بگیرند و جوهری
 نخستین کسی است که الناظر را مرتب
 کرد و بآن نظم داد و کتاب خود را
 بدان بسیار است و پیش از جوهری
 ترتیب و نظمی در کتب لغت نبود و نیز
 نزدیک چهل و پنج هزار شعر عرب در
 کتاب صحاح آورد و این کتاب را
 به نسی از فتملا تخمین کرد و سوادش
 و اشعارش را پیشکند و آنرا منتخب
 الصحاح نامید و محمد بن ابی بکر بن
 عبدالقادر رازی آنرا مختصر کرد
 و مختصر کرده را مختار الصحاح نام
 داد و جمال الدین ابوالفضل محمد بن عمر
 بن خال تفرشی آنرا فارسی کرد و
 فارسی کرده را صراح نامید نیز از آثار
 جوهری است مقدمه در نحو و کتابی
 در عروض و در سال وفات جوهری
 باختلاف سغون کرده اند و از ۳۲۴
 نوشته اند تا ۳۲۷ و از جمله ابوالحسن
 علی بن عبدالعزیز بن مرزبان بن ساهور
 جوهری بغوی از اناظم مجدنان و
 صاحب کتاب المسند صکه در صکه
 زیستن گرفت و کتب ابو عبید فاسم بن
 سلام را بر حجاج خیرانامه مزدان ایشان
 نت وقتی او را بر اینکار نکوهش
 کردند گفت حاجبان از صکه برزد

و مرامیان دو کوه خشک گذاشتند و
 گذرند و از کجا روزی فراهم کنم
 بزوی حکایت میکنند که در مسجد
 الحرام پیش آمو زگار ختم بودم
 که دخترک خرد سالش بنام و سناه بر
 او در آمد حالیکه پیران عربی در
 برداشت او را در کنار خود نشاند
 و این اشعار بخواند

وما الو سناء الا شبه در

ولا سيما اذ البست حريرا

فاحسن زبها ثوب نظيف

تکفن فيه نم آری سریرا

تهادى بين اربعة عجال

الى قبر تملقنا سرورا

نگارند گوید این حکایت را

از آن تا بداند که عربان چگونه

فنازی بادختران آنهام بس از نزدیک

ساعتی بعد از اسلام داشتند و آن

در شیزه که مانند در بود زیبا ترین

چاه دایم را کفزدنت و آنگاه

تابوت که روی دوش چهار تن آنرا

ببند که باشاب آنرا آورد گناه ببرند

و دل پدرش را از شادمانی پر کنند

باری ابوالحسن جوهری در سال ۲۸۷

در گذشت و از جمله احمد بن عبدالعزیز

جوهری در شمار مجدنان و مورخان

و صاحب کتاب السقیفه و ابن ابی العبدیه
در شرح نهج البلاغه از کتاب سقیفه
جوهری فرخوان گرفته و نقل کرده
است و از جمله ابو عبدالله احمد بن محمد
بن عبدالله جوهری معروف بابن عیاش
معاصر شیخ صدوق و صاحب کتاب
مقتضب الآثار فی النص علی الائمة الاثنی
عشر و کتاب اخبار ابی هاشم الجعفری
و غیر اینها و در سال ۴۰۶ در گذشت و
از جمله عباس بن سعید جوهری در
طبقه منجمان عصر مأمون و صاحب
کتاب الزیج و کتاب تفسیر کتاب
افلیدس و کتاب الاشکال التي فی المقالة
الاولی من کتاب اقلیدس و از جمله ابو
الحسن علی بن محمد بن عبید جوهری
در طبقه معدنان و از مشایخ بخاری
و ابو زرعه رازی و متوفی ۲۳۰ و از
جمله ابومعمر محمود بن عمر جوهری
زرگر هروی از شاعران توانا و
ستایشگر سلیمان بن محمد ملکشاه
و این ابیات نمونه قدرت و بختگی
نظم او است

چون صبح بر کشد علم ساده پر نیان
باید کشید رایت عشرت بر آسنان
زان پیش کافران سر از کوه بر زنده
باید منی بهوی گل و رنگ ارغوان

روحی است بی کسافت و همسی است بی
کسوف
نوریست بی تغیر و ناریست پیدخاست
میخوار و میگسار و همی شاد باش از
آنک

ما را خدای وعده همی داد در چنان
می بر حرامزاده حرام است گو بعد
آز از میزبان طلبدر نج میهمان
می بر حلالزاده نباشد حرام از آنک
ز او شاد میهمان بود آسوده میزبان
سال و فاش بنظر نرسید و از
جمله محمد باقر جوهری هروی که در
قر و بن نویست و در اصفهان سال
یکهزار و دویمت و چهل و چند در
گذشت و کتابی در مقاتل شهداء بنام
طوفان البکاء پرداخت شاهل نظم و شرو
از جمله ابوالحسن علی بن احمد جوهری
چرخانی در شمار شاعران و قصیده
سراپان و ستایشگر اهل بیت و مرثیت
سرای خاندان پیغمبر

جوهر با ضم اول و فتح و او
بروزن مسیطره معمر جابر نام جوهر
صحا بی است در شمار پار سایان
و صالحان صحا به و ابن جوهر کنیت
سیده محمد مدنی است در شمار فاضلان
و صاحب مسائل مدنیات و شیخ حسن

صاحب معالم ویراستوده است

جوینی با فتح جیم و کسر او
مشدد و نای نغذ منسو بست بجویش
و آن قریه ایست در شرقی دجله برابر
ابله و ابوالقاسم نصر بن بشر بن علی
هرانی جوینی در طبقه فقهای شافعی
و متوفی ۴۷۷ بدان منسوبست

جویریہ باضم اول و فتح و او
مصغر جاریه نام جویریة بن مسهر عبدی
است از خواص اصحاب امیر المؤمنین
و همان کسی است که زیادهن ایبه در
روزگار معاویه او را بگرفت و دست
و پایش را برید و آنگاه او را بدار
آویخت و او ندی در کتاب خراج
و جرایح نوشت که از آن پیش آمد
امیر المؤمنین جویریہ را بیا گاهانید
و گذشت که جاریه از اعلام مردان
است و هم گذشت معنی آن

جویمی باضم اول و فتح دوم
منسوبست بجویم و آن قریه ایست در
فارس و عبد ان بن محمد جویمی از
محدثان امامیه که کتابی در حدیث از
امام حسن عسگری روایت کرد و ابو
محمد حنبل بن احمد جویمی در شمار
ادیبان که ابوہریر محمد بن حسن بن
درید فضل و ادبش را ستود و در سال

۳۲۴ در گذشت بدان منسوبند

جوینی باضم اول و فتح و او
منسوبست بجوین و آن نام ناحیتی است
که در شمال کوه جغتای خراسان افتاده
و دارای هشتاد و هشت دیه حاصلخیز
است و مرکز آن جغتای است و از این
ناحیت است امام الحرمین ابو المعانی
عبد الملك بن ابی محمد عبد الله بن یوسف
جوینی در طبقه اول از فقیهان شافعی
و استاد غزالی و از این روی که چهار
سال در مکه بزیست و چندی در مدینه
بتدریس پرداخت او را امام الحرمین
گفتند و از او است کتاب نہایة المطلب
و کتاب الشامل و کتاب غنیة المستر
شدین و غیر اینها و در سال ۴۷۸ در
نیشابور در گذشت و در روز مردنش
بازارها بسته گردید و منبرش را که در
مسجد جامع بود شکستند و شاگردانش
که نزدیک چهارصد تن بودند خامه‌ها
و آینه‌ها بشکستند و یکسال بر مرگش
سوک نشین شدند. نیز پدرش ابو محمد
عبد الله بن یوسف جوینی از پیشوایان
فقه و ادب و تفسیر و صاحب تصانیف
و متوفی ۴۳۳ در نیشابور. نیز شمس
الدین محمد جوینی در شمار ادیبان
که خاندان جوینی که از شاه پروزراه

و کتاب و نویسد گانند بدو پیوندند
 و این رباعی از اوست
 چون بیرخ دلبر است ایام بهار
 هشتم بچه دل باشد و شادی بچه کار
 در باغ بچهای سبزه گو تیغ بروی
 و زابر بچهای ذره گو نیز بهار
 نیز خواجه شمس الدین محمد جوینی
 صاحب دیوان ذریع از ادیبان و کتابان و
 وزیر آبا فاختان و از رباعی را در مرثیت
 فرزندش بهاء الدین گفته است
 در ماتم تو چرخ بر آمد بخروش
 من در غم می بگونه باشم خاموش
 دور تو نبود بستندی بجام پدر
 ای پسران پدر بجام پدر کردی فروش
 نیز برادر کهنش خواجه عظاملک
 جوینی در شمار امانت از ادیبان و مورخان
 و صاحب تاریخین جهان گشته که برهان
 گشای جوینی در دست شاملیه
 قدمت اول در تاریخ چنگیز خان و
 فرزندان او ناکرد و کتاب دوم در
 تاریخ خوارزمشاهیان و سوم در
 تاریخ اسمعیلیان امارت و کتاب تسلیمه
 الاخوان که در بیان عمر در شرح
 مصائب خود نوشته است خواجه عظاملک
 ملک در روزنامه که شهر بغداد
 حزن فلرو لستار فرار شد کسرا

ایالت بغداد گردید و در سال ۶۸۱ در
 گذشت . نیز خواجه بهاء الدین جوینی
 فرزند خواجه شمس الدین محمد که
 حکومت اصفهان بوی تفویض شد
 امارت سیاست خشن بود و بسیار سخت
 گیر و از کشتن و مثله کردن بهم و
 بآنکه نداشت و همین کار به دوران عمر
 او زود پایان داد . نیز فرزند دیگرش
 خواجه شرف الدین هرون جوینی
 که در فن موسیقی استاد گردید و در
 فنون ادب با رج و این دو شعر از اوست
 مرد باید که دانش آموزد

تا زهر کس شریف تر باشد
 خاک بر فرق مهنری کاورا
 آلت خواجه گی با بر باشد
 نیز محمد الدین محمد بن زاید بن
 ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمزه
 جوینی حموی که در حموی زیاده . نیز
 همین الدین آوی جوینی در سادک
 عرفی قرن هفتم و صاحب کتاب
 نگارستان

سوره یوسف . نیز ابو علی حسن بن
 علی جوینی از اسانید خطا چند کتاب کهن
 از این بواب کسی بنویس او خط درشت
 و هر چه نوشته در پایانتی نوبت علم

بن حسن جوینی آنرا نوشت و خطرا
با خود بشهرهای دور دست برد و آنرا
بمصر هم رسانید و شاگردانی در آنجا
بیرورائید و فخر الکتاب لقب یافت
و در مصر سال ۵۸۶ در گذشت فخر
الکتاب بنظم شعر نیز پرداخت و این
دوبیت زاهدانه از اوست
کم کادت الاوطان تشغلا

بزخارف الدنيا عن الله
حتى تنر بنا فكم غیر

يقطعن عقل الغافل الالهی
جهیل بافتح و سکون بر وزن
جهفر بهمنی کلان سر (کنده سر) - پیو
سالخورده - زنت زشت روی - بز
کوهی بزرگ و آن نام جهیل بنت
سینف صحابی است که خبر مرگ
پیغمبر را به حضور موت برد و نیز نام نیای
چندتن از فقیهان شام است که بینی
جهیل (جهیل زادگان) مشهورند

جهجاه با فتح هر دو جیم و
سکون های هوز نام جهجاه بن سعید
غفاری صحابی است که با عثمان بن عفان
حالی که بر منبر بود در آویخت و عصای
اوراشکست و سخنانی اعتراض آمیز
بر کارهای او بر زبان آورد و جهجاه
دور نیست که از دو لفظ جاه مرگب

باشد و جاه بمعنی شکوه است
جهش با فتح و سکون های
هوز برای گریستن و زاریدن آماده
شدن است و آن از اعلام متعارفه است
جهشیاری با فتح اول و سکون
دوم و کسر شین نقطه دار منسوبست
بجهشیار نام نیای ابو عبدالله محمد بن
عبدوس جهشیاری است در شمار
کاتبان و مترسلان و مورخان و صاحب
کتاب الوزراء و الکتاب و کتاب
میزان الشعر

نگارنده گوید جهشیار معرب
دهشیار است آنکس که صحبت دهش
را بر گزیده است مانند بنعتیار و دانشیار
و از نامهای متعارف فارسیان است

جهضمی با فتح اول و سکون
دوم منسوبست بجهضم بر وزن جهطر
و آن نام نیای هلی بن نصر جهضمی
بصری است در شمار نحویان و از
شاگردان خلیل بن احمد قراهیدی
و رفیق سیبویه و متوفی ۱۸۷ و فرزندش
نصر بن علی بن نصر جهضمی بصری
در شمار فقیهان و محدثان خطیب در
تاریخ بغداد نوشت که نصر بن علی
جهضمی از هلی بن جعفر هلی برادر
موسی بن جعفر (ع) حدیث کرد که

پینمبر (ص) دست حسنین (ع) را گرفت
و گفت کسیکه این دورا و پدر و مادر
این دورا دوست دارد با من و همسنگ
من در درجه ام در قیامت خواهد بود در این
خبر به تو کل رسید فرمان کرد هزار
تا زبانها راوزند و جعفر بن عبدالواحد
انقدر گفت یا امیرالمؤمنین این مرد در
روش سپید است نام تو کل از او در
گذشت و نصر بن علی در سال ۲۵۰
در گذشت و جهضم در چندین معنی
بکار رفته است ۱ مرد بزرگ سر ۲
گردروی ۳ گساده پهلو ۴ فراخ سینه
۵ شیر پیتا

جهم بافتح بسکون به معنی شیر ،
نیز آنکس که نایوان باشد نام جهم
از صحابه و معدن است و نام جهم بن
خلف مازنی از قبیل زهرازان امیر در شمار
راویه های شعر و معاصر خلف امیر
و اعمه می و مرسته ن دره گرفت شعر بر باک
پایه بودند و جهم بر عجم شعر نیز توانا
بود اما بیشتر آنها را در وصف
پرنده گان و خوردن آنان است و ابن جهم
ابوالحسن علی بن جهم بن بدر بن جهم
است از مشاهیر شاعران و خود در باره
شهرتش گفته است
و ما انما من اهل السمر ذکره

ولکن اشعاری سیر بنه کری
ابن جهم سرعت آرازه اش در آفاق
پیچید و متوکل او را نزدیک گرفت
و در اکرامش کوشید لکن یافت که
بدخواه مردم است و بسیار سعایت کار
بویژه در باره علویان از آن روی او را
زندانی کرد و پس از یکسال او را زند
و از شهر دور کرد ابن جهم در غزل
و نسیب نیز توانا بود و این اشعار
نمونه قدرت طبع نازک بردار است
میون الیهابین الرصافة و الجسر

جلین الهوی من حیث ادری والادری
اعدن لی الشوق القدیم ولم اکن
سلوت ولکن زدن جهم را علی جهم
سلمن و اسلمت القلوب کائما
تشق با حراف الرذیة السمر
خلبلی ما اخطی الهوی را امره
و اعرفنی بالحنو منه و بسالم
کفی باللهوی شغلا بالشیب زاجرا
لان الهوی مسا ینهنه بالزجر
هوی می با ضبط پیش منسوبست
بابو جهم بن حذیفة بن غانم بن عامر
نژادی ابو عبد الله احمد بن محمد بن
حمید بن سلیمان بن حنفی بن ابوالصهم
بن حابفة جهمی قرشی در حلیفه ادیبان
و شاعران و نسب شناسان و صاحب

کتاب انساب قریش و اخبارها و کتاب
المعصومین و کتاب المثالب و کتاب
الاتصاف فی الرد علی الشعوبیه و کتاب
فضائل مصر جهمی در ریشه حجازی است
امادر عراق زیستن گرفت و برای همان
دانشی که در نسب عرب داشت بدشنام
و نکوهش مردم زبان گشود و عمریان
و عثمانیانت را بباد دنیا گرفت و
پیشینیا نشان را بزشتی نام برد یکی از
عباسیان در آن باره با او سخن کرد
جهمی عباس را نیز بناشایستگی یاد
کرد و خیر آن بمتوکل رسید و فرمان
کرد مردم تازیانه او را بزنند و ابراهیم بن
اسحق بن ابراهیم او را تازیانه زد و
ار آن پس که ماری گردید جهمی گفت

تبری الکوم و یفجرت الشمر

و الکوم فی انواب منبطح

لعبیده ما ورق الشجر

جهمی با ضم اول و فتح دوم
منسوبست به چینه پدر تیره از قبیل
قضاعه و عبدالله بن ائیس جهمی راوی
حدیث لیلۃ القدر در بیست و سوم رمضان
بنو منسوبست و ابرن انیر در آمد
القایه نام او را بجای عبدالله جهمش نوشته
است نیز جهمی منسوبست به چینه و آن

قریه ایست در ناحیه موصل و مرج
و ابو عبدالله حسین بن منصور جهمی
که در خمیس ترجمش بیاید بدانست
منسوبست

جهیر با فتح اول بر وزن امیر
بمعنی مرد زیبا روی نیز کسیکه سزد
با او احسان کنند و زنی که چنان باشد
جهیره گویند و آن نام نیای فخرالدوله
ابونصر محمد بن محمد بن جهیر موصلی
تغلبی است معروف با بخت جهیر از
وزیران باحزم و تدبیر و کار دان و برای
نخستین بار وزیر ملک الملوک نصر
الدوله ابونصر بن مروان حاکم دیار
بکر گردید و امور آن دولت را منظم
و مالیه آنرا ازایش بخشید و همینست
امر سبب شهرت و آوازه اش گردید
و پس از فوت ملک الملوک القاهم بامر الله
عباسی او را منصب وزارت داد و او را
فخرالدوله لقب داد اما خواجه نظام

الملک طوسی رنجی از وی
و سلطان الب ارسلان را بر آن داشت
که القاهم بامر الله را بر آتش دارد که
فخرالدوله را از کار وزارت برکنار
کند و کرد فخرالدوله پسر بزرگ
خود عمیدالدوله را نزد سلطان الب
ارسلان فرستاد و برای خواجه نظام

المنك نیز تعفو و هدایا فرستاد و زبده
صمیمه خواجهر را خطبه کرد دیگر بار
بوزارت رسید و این هیایه در این
بازه گفت

قل للوزير ولا فزعك هيته

و ان تعظم واستولى لمنصبه
لولا اینه الشيخ ما استوزرت نایبه
فاشکر حمد اصرت مولانا لوزیر به
و این چیم در سال ۴۸۳ در موصل
در گذشت

چیمش با ضم اول و فتح دوم
مصفر چیمش نام چیمش بن اوبس انجمنی
صعابی است و معنی چیمش گذشت
چیم بر وزن چیمش مصفر چیم
نام چیم بن جعفر بن حیان است از مجددان
امامیه و نیز نام چیم بن عدالت قرشی
صعابی است و معنی چیم نیز گذشت
جیاسری با فتح اول و کسر سین
بی نقطه منسوبست بجیاسر و آن قریه
ایست در ناحیه مرو و ابر الخلیل
عبد السلام بن خلیل مروزی جیاسری
تابعی بدان منسوبست

حیان نایب و تسدید بای حطی
مغرب حکایات فارسی است بمعنی
بزرگان جمع کبر و از همبخت معنی
است کیخسرو و رکیه باد یعنی خسرو

بزرگ و قباد بزرگ و آن نام نیای
ابو منصور محمد بن علی بن عمر بن حیان
و از وی است در سابقه اعاظم لغویان
و ادیبان و صاحب کتاب الشامل در ائمت
و شرح الفصیح و کتاب اینه الافعال
و کتاب اتهاز الفرس فی تظیر المثلوب
من کلام العرب این حیان در اینه
قدیم صاحب بن عبد بود اما از صاحب
بر میسود با صفا ن رفت و گردنار عشق
پسر بچه زیبایی که او را بر کانی (۱)
گفتند گردید قطار را بر کانی آهنگ
حج کرد این حیان جز اینکه با او
بجج برود هیچ چاره نداشت اما
وقتی لباس احرام پوشید گفت اللهم
لیک لیبک و لیبر کانی سا فنی الیک
بار الهادعوت را اجابت کرد و زیارت
خانهات آیدم اما بر کانی مرا آورد
و سس بفراق بر کانی دیار کردید
و این دو شعر را با او نوشت
یا وحشی لغر اقبکم

انجمنی بنوم علی هذا

(۱) بر کانی با وج اول و نوم و سوم این
تذکره مر است و فارسی آن معانی نگارنده
برجانی است بمعنی بر جارت هوه دل و
گوناگون در طایفه ای او را بر حان نوم دادند
و بای آن تواند حکایت باشد و تواند نوشت

لموت والا جل المتا

ح وکل معضلة ولاذا
 جیبائی باهتج و تشدید منسوبست
 بجیان و آن شهر بست در اندلس و
 جمعی از دانشمندان بآن منسوبند از
 جمله جمال الدین ابو عبد الله محمد بن
 عبد الله بن مالک طائی جیبائی اندلسی
 شاعری معروف باین مالک که در جیان
 از مادر بزاد و در دمشق علوم ادبیه را
 فرا گرفت در حلب روزگاری بزیست
 و بساطت تدربس بگسترانید و باز
 به دمشق برگشت و در مدرسه هادلیه
 از بناهای مالک هادل برادر سلطنتان
 صلاح الدین منصب تدربس یافت
 این مالک در لغوی و صرف و لغت
 و حدیث و اشعار عرب و قرآن بازم
 بود و به علاوه کتاب رغبتی فراوان
 داشت و آفرانش بتدربس و تصنیف و
 عبارت گذشت و کتابها برداخت از
 جمله کتاب الالفیه فی تدربس المفاصل
 الذخیره و این کتاب نهضت شرحها

بر این کتاب
 اما فی نامهای معتقدان و بران تمام کرده
 است بدین مقام

() () ()

سقی الله رب العرش قبر ابن مالک
 سعائب غفر انت تقا دبه هطالا
 و پایان نظم اینست
 فجعلتها عشرون تنلو ثمانیا
 فدونها نساء و حفظاً ثنیلا
 و در سال ۶۷۲ در دمشق از جهان برفت
 و شرف الدین حصنی او را بقصیده
 مرثیه گفت که مطلعش از
 باشات الاسماء و الاعمال

بعد موت ابن مالک المفضل
 صلاح الدین صدقی گفت مرثیه
 در متوفای نحوی بلندتر از آن نیست و
 از جمله ابوبکر محمد بن مسعود خشنی
 جیبائی اندلسی معروف با بیت ابی
 الرکب و در رکب باید و از جمله ابو
 عمرو احمد بن محمد بن قرچ جیبائی
 اندلسی در طبقه علماء و شعراء و صاحب
 کتاب الحقائق و این کتاب را بر اثر
 کتاب الزمره تألیف این دارد اصفهانی
 برداشته است باین تریق که کتاب این
 داود حدیث است ز در هر بابی صد
 و کتاب جیبائی

و
 خرد گنده و فیلسوفان گفته اند
 و ما زال الیوم سکا اقلیمی
 فر الیه عن فوب العنوب

و التذات لفرام المحض منه
 واستعظی به حتی حکرونی
 كذلك الذب ضیف یس یاتی
 الی تیر الکرام من القلوب
 واز جمله حسین بن محمد بن احمد
 غسانی جیدائی از اعلام معدنان و صاحب
 کتاب تقیید المہمل و تمییز المشکل
 و متوفی ۴۹۸ وی معدنان را بسیار
 دوست داشت و هنگام دیدارشان این
 اشعار را خواندن گرفت

اهلا و سهلا بالذین احبهم
 و اود هم فی الله ذی الالاء
 اهلا بقوم صالحین ذوی تفی
 غر الوجوه و زین کل ملا
 یا طاب لہی علم النبی محمد

ما اتم و سوا حکم بسوا
 جیشنی بکسر اول و فتح خای
 دار منسوبست بجیشن و آن قریه
 ت در چهار فرسنگی مرو و ابو
 عدائہ محمد بن احمد بن حسن جیشنی
 خلال در شمار معدنان عامه و متوفی
 ۵۳۹ بدان منسوبست

جیدائی با کسر جیم و فتح ذال
 نقطه دار منسوبست بجیدئا و آن قریه
 ایست در ناحیہ واسط و ابراهیم بن
 ثابت جیدائی در طبقه معدنان عامه

و متوفی ۲۳۳ بدان منسوبست
 جیراخشئی با کسر اول و فتح
 خای نقطه دار منسوبست بجیراخشئ
 و آن قریه ایست از قرای بخارا و ابو
 مسلم عمر بن علی بن احمد بن ایث
 بخاری جیراخشئی در طبقه حفاظ
 حدیث و متوفی ۴۶۶ بدان منسوبست
 جیرانی با کسر اول منسوبست
 بجیران معرب تیرات که قریه ایست
 در کرون از توابع اصفهان و ابو العباس
 احمد بن محمد بن سهل بن مبارک
 جیرانی معروف به مہمجه (۱) در طبقه
 معدنان و متوفی ۳۰۶ بدان منسوبست
 و اما جیرانی در تاج الدین ابوالقاسم
 احمد بن ہمة الله بن سعد بن

بن مقلد حلبی معروف با بن جیرانی
 پیوند بشخص است نہ قریه و اہل
 جیرانی در طبقه اعلام مقرران و لغویان
 و ادبیات است و در حلب بز بست
 و حلقہ درسی داشت و در سال ۶۶۸ در
 گذست

جہزی با کسر نول و زنی نقطه
 دار منسوبست بجہز و آن شهر کیست
 (۱) با فتح ہر دو جیم و سدند جسم و در
 آجرہاء معرب است اما رسد آن جسم
 بدانسم

در مصر و ابو محمد ربیع بن سلیمان
بن داود بن اعرج مصری چیزی در
طبقه فقهی شافعی و متوفی ۲۵۶ بدان
م موب

جیش بافتح و سکون به معنی
سپاه نام چند تن صحابی است و ابو الجیش
کنیت مظفر بن محمد خراسانی بلخی
است در طبقه متکلمان و شاگرد ابو
سهل نوبختی و صاحب کتاب فعلت فلا
تلم و صاحب کامل بهائی از آن کتاب
بسیار در کتاب خود آورده است و
کتاب نقض کتاب العشائیه جامع و
کتابی در امامت و از این کتاب شیخ
مفید در ارشاد آورده است و ابو
الجیش در سال ۳۶۷ در گذشت

جیشالی بافتح و سکون دوم
منسوبست بجیشان و آن قریه ایست
در یمن و اسمعیل بن محمد جیشانی در
طبقه محدثان بدان منسوبست

جیشبری با کسر اول و فتح شین

و آن قریه ایست در مرو و ابو یحیی
محمد بن ابی علویه بن سداد جیشبری
در طبقه محدثان بدان منسوبست

جیعان بافتح اول و سکون
دوم معنی گر سنه نام نیای شرف

الدین یحیی بن معز بن جیعان است
معروف بابن جیعان از مسوفیان
دیوان لشکر مصر و هم در شمار
دانشمندان و صاحب کتاب التحفة
السنية باسماء البلاد المصریه و متوفی
۸۸۵

جیفر بافتح اول بروزن جعفر
بمعنی شترقوی نام جیفر بن حکم عینی
کوفی است در شمار محدثان امامیه
جیلانی با کسر اول منسوبست
بجیلان عرب گیلان و آن ابالی است
مشهور در شمال ایران و جمعی بسیار
از دانشمندان و امیران و فرمانروایان
از آنجا برخاسته و بدان منسوبند
و از مشایخ دانشمندان آن ایالت عبد
القادر گیلانیست امام ثریقه قادریه و در
بازانده گذشت و نیز ابو القاسم بن محمد
حسن جیلانی معروف بمیر زای قسی
از اینروی که در قم زیستن گرفت در
طبقه امامان فقیهان و اصولیان و صاحب
کتاب قراین الاصول و بیش از یک
قرن است که این کتاب در شمار کتب
درسی است و کتاب الفناهم و کتا
المناهج و کتاب مرشد العوام و کتا
جامع السننات و غیر اینها و متوفی ۱۲۳۶
و قبرش در قم مزای مشهور است

جیلی با کسر اول منسوب است
 بجیل مغرب گیل نام طائفه ایست
 که در طبرستان زیستن گرفتند و
 گیلان از نام آن مردم بر آن ایالت نهاده
 شد و در نسبت بآن طایفه گیلی و یا
 گیلکی آورند و نسبت بایالت گیلانی
 و عبدالسلام بن عبدالقادر بن ابی صالح
 بن جنگی دوست بن ابی عبدالله جیلی
 معروف بر کن که علوم او را رایسکو
 فرا گرفت و از کتب پیشینان فراوان
 گرد آوری کرد و شهرتی در دانستن
 آن علوم پیدا کرد و حدود آن او را
 بنطیبل (محلّه) چندین فرسخه از فرقیکه
 آفریدگار را انکار کنند و فرقیکه
 پیمبر آن را و فرقیکه معاد را
 نسبت دادند و در آن امانه نامیده که
 در گیلان قدرتی داشت از او بیخداد
 فرستاد و در جازیه که در حیا معروف
 است

معروف باین داستانها باطل شبرد است
 و در خطبه ذخراند فانی را که
 کرد و عبدالله نام ز کن جیل را بزشتی
 نام برد و که او را دره بن آنس
 آنکه رسوایان و بوسف است و پیش
 او را ای حکایت من در بناد در

آن روز کار بازرگان بودم و در حلقه
 حاضران و بینندگان در آمدم و سخن
 این مارسانه را شنیدم و کتاب هیئت
 این هیثم را در دستش دیدم و بدائرة
 فلک آن کتاب اشارت کرد و گفت
 مصیبت بزرگ و درد درمان ناپذیر
 اینست و آنرا در میان آتش انداخت
 با خود گفتم که نادانی و مصیبت بین
 کار را بکجا کشانیده است که کتاب
 هیئت را که قدرت خدای بیچون را
 نماید کفر نامد و هم عبدالسلام جیلی
 را بزرندان افکنند و تا سال ۵۸۹ در
 زندان ماند و آنگاه آزاد گردید و
 عمری دراز کرد و نیز جیلی منسوب است
 بجیل و آن قریه ایست نزدیک مدائن
 و ابوالعز ثابت بن منصور بن مبارک
 جیلی در شمار مقرران بدان منسوب است
 چینی با کسر اول منسوب است
 بزرگان روزی پیشین و آن در بار است
 در اردن میان نابل و بیسان و اریهم
 بن سلیمان بن محمد بن عبد العزیز
 چینی دعشتی در شمار ادیبان و
 مورخان و صاحب بعضی از آثار دخی
 و کتاب تکمله تاریخ ابن عزیمتوفی
 ۱۱۰۸ بدان منسوب است

چینی با فتح اول در سگورد

دوم منسوبست بجهان و آن شهر است
بر کنار نهر جیحون و از این شهر
است ابو عبد الله محمد بن احمد بن
نصر جهانی وزیر باندیر و دانشمند
بصر بن احمد سامانی و در شمار ادیبان
و فاضلان و صاحب کتاب المسالك و
المالك و كتاب آيين و كتاب العهد
للمخلع والوزراء و كتاب الزبادات فی
كتاب آيين جهانی با همه دانش و بینشی
که داشت بوسواس دچار بود و بمرح
که رفت زود بیرون شدن نتوانست و ابو
الطیب طاهری در آن باره گفت .

قل لزر زير الذی هجابه

يضرب فی سوقنا بها المنل
انت اذا كنت طول دهر

ك بالمخرج مما سواة اشغل
فاین القاك للمحو ا نبح او

فی ای حین یهک المل
حاتم با کسر نای قرشت و با

فتح نا از انحلاط مشهور است و حاتم
بمعنی دادگر است ، نیز زاغ سیاه
نیز زاغ سرخ با و منقار و آن نام
جمعی است و مشهورترین ایشان
ابو سفانه حاتم بن عبد الله بن محمد
بن حشرج بن امرؤ القیس طاهری است
دهشکار معروف و بتششمار مشهور

عرب که داستانها از او بر سر زبانها
است و بر نظم شعر نیز او انا بود و
ایست ایست از اوست

اما و الذی لا یعلم الغیب غیره

و یحیی العظام الیض و هو رمیم
لقد كنت اختار القرى طالوی العشا

محا زرة من ان یقال انیم
و حاتم از شعراء و استغیای جاهلی
است و پیش از آنکه اسلام را دریابد
در گذشت

حاتمی با ضبط پیش منسوبست

بحاتم و آن نام نیای ابو علی محمد
بن حسن بن مظفر حاتمی است در
طبقه ادیبان و کاتبان و شاعران و بعضی
او را بر شاعران و معاصرش رجحان
دهند و در وصف اثر با این گفته و دلیلی
وصفی آورده است

و لیل ا قمنا فی نعل کاسنا

ان ان بدا للصبح فی اللیل عسکر

و نجم السریا فی السماء کانه

علی حلة زر صاء جیب مد تر

و حاتم می کتا بها پرداخت از

جمله کتاب الموضحة فی مساری المتنبی

و کتاب حلیة المحاضرة و کتاب الهلیجة

فی صنعة الشعر و کتاب سر الصناعات

و کتاب الثالی و العانیل و کتاب المجاز

و کتاب عیون الکاتب و کتاب مختصر
العریبه و کتاب الشراب و کتابی در
لغت نانام و کتاب المعیار و الموازنه تا
تمام و کتاب منبر الخبار و مطبوع
الاشعار و غیر اینها و متوفی ۳۸۸

حاجب با کسر جیم بمعنی پرده بان
در بیان ساز دارنده و باید دانست
که پرده دار درست معنی حاج

نده زیرا دار مخفف دارنده است
برابر مالک شری و حاجب دارنده
نیست بلکه نگهبان است از اینروی
از معنی مشهور آن که لغت نویسان
آورده اند روی تاقیم و معنی درست
آنها آوردم و آن لقب عربین است
بکربن و اس کردی است که حاجب
عزالدین صلاحی و هم در شمار
سپاهیان وی بود و برای فرزندش
ابوعمر و جلال الدین عثمان که آوازه
فضالش میان مردم پیچید و بن حاج

شهره گردید لقب حاجب بر پدر پادار
ماند این حاجب در قریه اسنا سال
۵۷۰ از مادر بزاد و در نهمه بفر
گرفتن علوم پرداخت تا جائیکه در
هریت با رخ گردید و آنگاه بدمشق
رفت و در جامع دمشق مدرس گردید
و آنگاه با سکه سز به رفت و در حماجا

سال ۶۴۶ در گذشت و از اوست
کافی در نحو و شرح آن و وافی و
شرح آن و شافی در صرف و شرح آن
و ایضاح و امالی در نحو و غیر اینها
و تصیده در مؤنثات سماویه و از این
در شمری که باو نسبت دهند رنجش
خاطرش از مصر یکن دانسته گردد.

یا اهل مصر رأیت ایدی حکم
من بسطها بالانوال منقبضه
منجستکم از لا بار ضحکم

احکمت کتبی کانی ارضه
حاج با تشدید جیم اسم فاعل
است بمعنی حج گذار و از زودن پادار
آخر آن از تصرفات عامیه و از اغلاط
مشهور است و ابن الحاج کنیت ابو
العباس احمد بن محمد بن احمد از دی
انبلی است در شمار ادیبان و فرمان
و شاگرد شلوین و صاحب کتابی در
امامت و کتابی در قوافی و مختصر
خصائص ابن جنی و مختصر مستمسفی
و حواشی بر کتاب سر الصناعه و
کتاب ایضاح و متوفی ۵۰۱

با کسر

بجاجر و آن نام منزلی است در باده
نجد که حاجیان در آن فرود آینه و
سرزمین نجد بضم و من برانداز مشق

و فرود گاه عاشق پیشگان است و در
اینکار سابقه دارد و شاعران نیز نجد
و دلبران نجد را زیاد بکار برده اند
و حتی بهاء الدین عاملی آنرا در اشعار
فارسی نیز آورده چنانی که گفته است
باز گو از نجد و از یاران نجد

تا در و دیوار را آری بوجد
حاجری که در جنت ارا
آریم نسبتی بانجد و حاجر نداشت بلکه
از مردم اربل بود و از بس حاجر را
در اشعار خود بکار برد به حاجری شهره
شد و خود در این باره گفت

لو گشت کفایت من هواك الیینا
ما حکى دمع عینی عینا

لاک لما ذکر ت نجداً بقمی
ن این انا و حاجر من اینا
باری حاجری لقب حسام الدین
ابو یحیی عیسی بن سنجر بود بهرام
اربلی است که پیشه سپاهی داشت و
هم در لباس سپاهیان بر دو هم پدراش
سپاهی بودند و حاجری در نظم شعر
بخصوص در دوبیت و موالیا مهارتی
داشت و از او است

ما زال یحلف لی به ککل الیه
ان لا تزال مدی ان زمان مصاحبی
لما جفا نزل الیمنه ار بنجد

فتعجبوا لسواد وجه الکاذب
و در سال ۶۳۲ در گذشت

حاجز با کسر جیم و در آخر زای
نقطه دار آنکس و آن چیز که میان دو چیز
ویاد و کس فاصله باشد و آن نام حاجز
بن یزید است که از و کلامی ناصیه بود
حاجزئی با کسر رای بی نقطه و نای
نخند منسوبست به بنی الحارث که تیره
از قبیله اوسند و نیز منسوبست به حارثیه
که نام موضعی است در غربی بغداد و
قاضی القضاة سعد الدین مسعود حارثی
از آنجا است و نیز منسوبست به حارث بن
عبدالله اشعور همدانی از بزرگان تابعین و
از خواص اسمعاب امیر المؤمنین و متوفی
۶۵ و منسوب باو است عزالدین حسین
بن عمید الصمد بن محمد عاملی چلبی
حارثی در شمار نقیبان و محققان و ادیبان
و ساعران و شاگرد شهبند ثانی و صاحب
کتاب اربعین و رساله العشد الحسینی
در رد و سواسیان و رساله تهنئة اهل
الایمان فی قبلة عراق المعجم و خراسان
و این رساله در دست بر شیخ علی بن
عبدالمالی کرکی که مردم عراق معجم
و خراسان را بر آن داشت که جدی را
میان دو کلمه بنهند بر رساله در شرح
رحله یازده سفرها که کرده است و دیوان

شمر وحاشیه ارشاد عزالدین چندی در هرات زیست و منصب شیخ الاسلام در آن شهر داشت و سپس بیحرین رفت و در آنجا بمیان سال ۵۸۴ هـ در گذشت و نیز فرزندش امام الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی در حلیفه فقیهان و اصولیان و ادیبان و نحو بان و معتمدان و ریاضی دانان و فلکیان و فیلسوفان و شاعران که با دوزبان عربی و فارسی شمر نظم کرد و کتابها پرداخت مانند کتاب تشریح الافلاک و کتاب مشرق الشمسین و کتاب العجل الثمین و کتاب العروة الوثقی در تفسیر قرآن و فقط تفسیر فاتحه را نوشت و کتاب الخلاصه در حساب و کتاب الکشکول و کتاب المغللة و کتاب الصمدیه در نحو و رسالة الصمدیه در اسطرلاب و کتاب مفتاح الفلاح و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه و حواشی بر تفسیر بیضاوی و مطول و کتاف و اثنه عشریه و قواعد شهید و غیر اینها از کتب و حواشی و شروح و رسائل و منظومه نان و حلوا و منظومه شیر و شکر و اشعار بسیار بزبان عربی و فارسی شیخ بهائی در بعلبک سال ۹۴۳ هـ از مادر یزاد و با پدر دانشمندی حالیکه خردسال بود

بایران رسید و علوم ادبیه و ریاضیه و دینیه را در کشور ایران فرا گرفت و از آن پس خاطرش بجهان گردی رو کرد و مدت سی سال بسیاحت پرداخت و روان خود را از گردش شهرها و کشورهای و دیدار دانشمندان و افاضل تا بنا که کرد و صفائی بنماطر به تیس از آن پس بایران برگشت و بکار تدریس و تصنیف و تألیف و ارشاد پرداخت تا در سال ۱۰۳۱ هـ در گذشت و حارث کشتکار است و ابو الحارث کنیت شیر حازمی یا کسر زاین نقطه دار منسوبست بحازم و آن نام نیای ابو بکر محمد بن امی عثمان موسی بن عثمان بن حازم همدانی است مشهور بحازمی و ملقب بزین الدین در طبقه مشاهیر حفاظ و صاحب کتاب الذیصل و کتاب العجالة در نسب و کتاب الاعتبار فی بیان الناسخ و المنسوخ من الانار و مترقی ۵۸۴ هـ و ابو حازم کنیت عبید الحمید بن عبید العزیز بصری است از اعلام دانشمندان این ندیم گفت که وی دانش را از اعلام بصریان فرا گرفت و در شام و کوفه و کرخ منصب قنیا یافت و از اوست کتاب المعاصر و السجلات و کذاب الفرائض و کتاب ادر

القاضی و حازم بمعنی استوار کار است
و کسیکه در کارها نیکو نظر کند

حاسب با کسر سین بی نقطه
شمارگر (کسیکه علم حساب داند)

و در شمار حاسبان است ابو کمال
جعاع بن اسلام بن محمد بن شجاع

حاسب که دانشمند و
و حاسب زمان خود بود و تالیفات

خوبی بیادگار گذاشت و نیز ابو الفضل
عبد الحمید بن واسع معروف بابن

ترك جیلی حاسب که در صناعت حساب
مقدم بود و از اوست کتاب الجامع

در حساب و کتاب نوادر الحساب
و خواص الاعداد و نیز علی بن احمد

هرانی موصلی حاسب که کتاب جبر
و مقابله ابو کمال شجاع بن اسلام

حاسب مصری را شرح کرد و در سال
۳۴۴ در گذشت و نیز محمد بن اکنم بن

یحیی بن اکنم قاضی حاسب و صاحب
کتاب مسائل الاعداد و نیز ابو الوناء

محمد بن محمد بن یحیی بن اسمعیل بن
هباس بوزجانی حاسب صاحب کتاب

المنازل در حساب و کتاب تفسیر کتاب
جبر و مقابله خوارزمی و متوفی ۳۸۸

و غیر اینان و بایست دانست که حساب
بر سه و سه هزاره گردید است

و شمار مرادف هند است و شمارگر
برابر جا

حاسبی با کسر سین بی نقطه
نسبت به حساب و این نام موضعی است

در معره و علی بن محمد حاسبی در طبقه
نقیهان بدان منسوب است

حاشد با کسر سین نقطه دار
کسیکه بچابکی نافه را دوشد - نیز

خوشه خرما ی پر بار - نیز آماده
خدمت رکارو آن از اعلام متعارفه است

و نام حاشد بن مهاجر کوفی از محدثان
خاصه

حاشر با کسر سین بمعنی گرد
آورنده و از نامهای پنجبر (ص) است

و این حاشر کنیت مشهور ابو عبدالله
احمد بن عبدون است از محدثان خاصه

و از مشایخ حدیث و متوفی ۴۲۳

حاطب با کسر طای حطی
بمعنی هیزم کش و حاطب لیل کنایت از

کسی است که تر و خشک بهم باند چونان
کسیکه در نار یسکی خواهد هیزم

فراهم کند و آن نام حاطب بن ابی
بلتع (۱) انجمی صحابی است

حائذ با کسر قاف بمعنی نگهبان
(۱) بلعه بر وزن ... زن زبان دراز
در گوارا گوید

و در اصطلاح مفرکان کسی است که قرآن را بنهاد (باطن) سپرد و آنرا از روی نهاد خواند و در اصطلاح محدثان کسی است که بکصد هزار حدیث را با سند آنها بدل سپرد و از دل گیرد و خواند و از ردیف حافظان بمعنی اول خواجه شمس الدین محمد شیرازی است که حافظ قرآن بود و تخلص حافظ را که وصف راستین او بود برای خود برگزید - حافظ علوم رسیده را از اسانید عصر فرا گرفت و ظاهر را با آنها بیار است و مانند دیگر طالبان روزگاری بی بحث و فحش پرداخت و در مدرسه بزیست و منز را با قال و قیل مدرسه آشنا ساخت اما ناگهان برق روح لطیفش درخشیدن گرفت و ابر کهربار طبعش باریدن و اشعاری در نهایت روانی نظم کرد که خامان را بجوش و بختگان را مدهوش کرد و با آنکه گردش شب و روز هر نوی را کهنه و هر تازه امیرا پوشیده کند و آنها است که بر عمر نظمش گذرد و هنوز همچنان تازه است و دیوان حافظ گذشته از پرتوی که از تابش عشق و درخشش عرفان افکنند مجموعه از حکمت و اندرز است

و گرانمایه دوست دانشمندم علی اصغر حکمت که وزارت باو پالد رهرا درست شناخت و استادانه دریافت که دیوان خواجه سلسله الدروس است و کنای بنام درسی از دیوان خواجه حافظ پرداخت و آنرا دو قسمت بست قسمت نخست را از نظام تربیت را بعظیم شروع کرد و قسمت دوم را به مارف معنوی اختصاص داد و هر قسمت را بعنوانی بیار است و در زیر هر عنوان نخست قفل را گشود و رهرا نمود و آنگاه بدرس دادن پرداخت و این شعر سر آغاز اشعاری است که زیر عنوان طلب معرفت (عنوان نخستین) افتاده است و مانند ستاره درخشد و رهرا آموزرانشاط بخشد
روندگان طریقت به نیم جو نهند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
حافظ در سال ۱۲۹۹ در شیراز بجهان دیگر پیوست و قبرش مزاری مشهور است و از ردیف است
از محدثان عامه و خاصه اند که ترجمه جمعی از اسات گناشت و رحمت گروهی دیگر از ایشان بیاید
حافظ ابرو ابرو بروزن بدخو
و آن لقب شهاب الدین عبداللہ بن زین

الدین اطف الله بن عبدالرشید خوانمی
 هروی است از مشاهیر مورخان
 و صاحب کتاب زبدة التواریخ حافظ
 ابرو در هرات از مادر بزاد و در همدان
 کسب دانش کرد در لشکر کشیهای
 امیر تیمور با او بود و سپس بدر بار
 شاهزادگان تیموری راه یافت و با شایسته
 شاهرخ میرزا بنوشتن تاریخ عمومی
 پرداخت و آنرا بر چهار مجلد

و در سال ۸۳۴ در گذشت

نگارنده گوید چنانکه نوشتم
 ویرا حافظ ابرو نوشته اند اما بنظر
 چنین رسد که آن سخن از دوروی
 درست نیست یکی اینکه وی بهیچ
 یاش از دو معنی اصطلاحی مقررات
 و محدثان حافظ نبود و دیگر اینکه
 حافظ ابرو معنی ندارد بلکه چنین
 بنظر درست رسد که حافظ ابرو
 (نگهدارنده آبرو) بوده است و
 گویا از آن روی که در تاریخ آبروی
 اشخاص را نگاشته و پرده دری
 نکرده است او را حافظ آبرو لقب
 دادند و یا آنکه در دربار تیموریان
 با چنان خوی زیسته و آبروی کسان را
 حفظ کرده است او را چنان گفتند
 با کسر فاء بمعنی با

برهنه لقب ابو نصر بشر بن حارث بن عبده
 الرحمن مروزی است که در بغداد
 زیست و راه زهد و سلوک را رفت و
 داستانها از زهدش نوشته اند و نیز
 سخنانی حکمت بار و هم حکایت کنند
 که بشر از خاندان اشراف بود و در
 آغاز بساط باده گساری و عشرت
 گسترده و بنا بکار پیروخت و آنگاه
 از کار خود پشیمان گردید و بساط
 عشرت را در هم پیچید و خوان زهد
 را گسترده تا جائیکه از او پرسیدند
 نانت را با چه خوری گفت عافیت
 را ادام (نانخورش) کنم و آنرا خورم
 و در سال ۲۲۷ در سن ۷۵ سالگی در
 بغداد از جهان برفت

حافظی رأسه بمعنی برهنه سر
 و آن لقب محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز
 بن عمر بربری است در طبقه ادیبان
 و نجویان و متوفی ۶۹۳ و این دو شعر
 اثر عربیت او است .

و معتقدان الریاسة فی الحکمر
 فاصبح مقرونا به وهو لا یدری
 بجر ذبول البعث طالبا رفعة
 الالفاء جیوا من دالب ارفع بالجر
 و رفع و جر مصطلح نجویان
 را در مورد ریاست طلبان بسیار زیبا

بکار برده است اما همان رفیع و جرار
سعدی شیرازی در زیبا پسر نحوی
لطیفتر و دلنشین تر بکار برده چنانی
که گفته است

بلیت بنحوی یصول مغاضباً
علی کز ید فی مقابله العرو
علی جر ذیل لیس یرفع رأسه

و هل يستعاج الرفع من عامل الجبر
و اورا از این روی که چندی
سر برهنه بود حافی رأسه گفتند و
سیوطی در بغية الوعات گفته که مرز
دار اسکندریه جامه های نوری باو داد
گفت اینها بدنم را پوشد نه سرم را
و لقب حافی رأسه از آن روی بر او بماند
حاکم با کسر کاف فرمانده

و در اصطلاح محدثان حاکم کسی
است که علمش همه احادیث را فرا
گیرد و آن لقب ابو عبدالله محمد بن
عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری
است معروف با این بیع و در بیع گذشت
نگارنده گوید این خلیکان ویرا
بمعنی اصطلاحی محدثان حاکم
ندانسته و گفته است اورا از آن روی
که در نیشابور منصب قضا داشت حاکم
گفتند و این سخن ابن خلیکان درست
نیست و چنین بنام این خلیکان نیز

مانند دیگر دانشمندان متعصب سنیان
بر این بیع خشم فروریخته و برای میل
خاطریکه به تشیع داشت و حکتاب
مستدرک او گواهمندی است خرسندی
ندادند که با مقام بلند حاکم همتاخته گردد

حامض با کسر میم بمعنی ترش
و آن لقب ابو موسی سلیمان بن
محمد بن احمد بغدادی است در طبقه
پیشوایان نحو کوفیان و شاگرد ثعلب
و صاحب کتاب خلق الانسان و کتاب
السبق والنضال و کتاب المختصر در
نحو و کتاب النبات و کتاب الوحوش
و غیر اینها و در سال ۳۰۵ در گذشت
و اورا از آن روی که تند خو بود
حامض گفتند .

حایری با کسر یا منسوبست
بحایر و آن هر زمین پستی است که
اطراف آن بلند باشد و مشهد امام
حسین (ع) را از همان روی حایر
گفتند و اکنون نام خاص آن مشهد
است و حایری منسوب آن مانده سید
ولی الله بن سید نعمه الله رضوی حایری
در شمار افاضل محدثان امامیه و صاحب
کتاب مجمع البحرین فی مسائل السیاطین
و کتاب کنز المطالب فی فضائل
علی بن ابیطالب (ع) و غیر اینها و مانند

سید نصر الله بن حسین بن علی بن اسمعیل
حسینی موسوی حایری در شمار فقیهان
و ادیبان و شاعران و صاحب کتاب
الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد
الوفات و کتاب سلاسل الذهب المربوطة
بقنادیل العصمة الشامخة الرتب و رساله
در تحریم تشن و غیر اینها و دیوان شعر .
نادر شاه در سفر دومی که بعبات رفت
هدایا و تحفی برای کعبه فرستاد و سید
نصر الله را مأمور رساندن هدایا کرد
سید از راه نجد برفت و هدایا را بکعبه
رسانید و نادر شاه دیگر بار او را مأمور
کرد که بقسطنطنیه رود و سلطان
محمود اول خایفه وقت دولت

را مژدات حکند و نادر از اینکار
مقصودی جز بر انداختن اختلاف
مذهبی نداشت و فرستادن همان هدایا
و تحف بکعبه سرفصل همین پیوند بود
اما سید نصر الله از آن پس که باسلامبول
رسید بقساد مدد هب نسبتش دادند و
سلطان محمود نیز او را بکشت و این
قضیه در سال ۱۱۵۴ اتفاق افتاد

با کسر با حو لاه

کسکه با کبر خرامد و این الحانک
کنیت حسن بن احمد بن مقوب همدانی
بنی است در طایفه ادیبان و شاعران

و مورخان و صاحب کتاب الاکلیل در
مفاخر قحطان و کتاب جزیره العرب
و اسماء بلادها و اودیتها و من بسکنها
و در فضیلت قحطان قصیده ای نظم کرد
و آنرا دامغه نامید و مطلعش اینست .
الا یا دار لو لا تنطقینا

فانا سا ملوک فیخیرینا
و دامغه آنست که تا مغز فرو رود
و در سال ۳۳۶ در گذشت

حباب باضم اول بروزن گشاد
بمعنی مار گرزده نام تیره ایست از بنی
سلیم و نام پدر ابوخلیفه فضل بن حباب
جمعی است که در جمعی گذشت و ام
حباب کنایت از دنیا است و هم کنیت
دنیا و حباب بافتح اول بروزن سحاب
بمعنی گویچه آب و نیز نهایت چیزی
نام جمعی از صحابه و معدنان است و نام
حباب بن عامر بن کعب تیمی از قبیله تیم
ذلات از شهیدان طلف و شرف
اندوزان صحابه کربلا است و حباب
با فتح و تشدید بروزن عطار بمعنی
سبوساز و سپو فروش وصف است
نه ام

حبابه بافتح اول بروزن صحابه
مؤنث حباب نام ام المدی حبابه دختر
حذافه است و الهه است مشهور صحابه

والبیه که در تشیع قدمی ثابت داشت
و هم در طبقه محدثان است و حبابه با
فتح و تشدید از نامهای متعارف زنان
است

حبایی با فتح اول و تخفیف بای
ابجد منسوب است بحباب و آن نام نیای
سوم احمد بن ابراهیم بن حبیب
خرارزمی است در طبقه محدثان

حبال با فتح و تشدید رمن
باف و رسن فروش را گویند و آن نام
ابوالمظفر حبال بن احمد زرمندی است
در طبقه نقبای حنفی و در شمار واعظان
و اندر زدها ن گویند و هظش نیکو
بود و مردم را فایده رسانید

حبان با ضم و تشدید جمع حب
بمعنی دانه نام حبان بن منقذ صحابی
است و حبان با فتح و تشدید نام جمعی
از محدثان است و برآمده شکم را
حبان گویند

حبائی با کسر و تشدید
منسوب است بحبان و آن نام مسلمی بوده
است در نیشابور و محمد بن جعفر بن
عبد الجبار حبائی در شمار محدثان
بدان منسوب است

حبه با فتح و تشدید و در آخر
نای و حبت بمعنی نیکدانه نام ابو قدامه

حبه بن جوین عربی است و در عربی
بسیار

حبهاب با فتح اول و سکون
دوم بر وزن کم خواب در چندین معنی
بکار رفته است کوتاه - زشت رو -
بدخو و آن نام ابو عقیل حبهاب انصاری
صحابی است و حبهاب همان کسی
است که يك صاع خرمای صدقه آورد
و منافقان کار او را عیب و خود او را
استهزاء کردند و این آیه فرود آمد
الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین
فی الصدقات نا آخر آیه

حبش با فتح اول و دوم بمعنی
نژاد سیاه و آن نام جمعی از محدثان
است و نیز اقباح بن عبدالله مروزی
است در شمار ریاضی دانان عصر
مأمون که در بغداد زیستن گرفت
و صاحب کتاب الزیج المأمونی و کتاب
الزیج المشق و کتاب الایها د و
الاجرام و کتاب انر خاتم و الیهابیس
و کتاب عمل الاسطرلاب و غیر اینها
و گویا او را از آن روی که سیه چرده
بود حبش گفتند

حبشه با ضمیمه حبش بار بار نامی است
نام حبشه بن قیس نهمی است در شمار